

پیش ازین لبه شب آینه مرا گفت که دایه فرزند خود از بی سعده
 که کسی را که از آل ذویب باشد من کفتم که من از بی سعدهم و پدر
 من زویب است و شوهر من ابو ذویب است و دست راست را گرفت
 و بجانم در آورد و محمد را دیدم صلی الله علیه و سلم در صوف
 سفید بچیده و از وی بوی مشک می آمد و از طلعت می بر روی
 سعادت می یافت بر حجر رسیده خفته لبستان پیش بر لبه وی
 نهادم چشم مبارک بگشاده نوری دیدم که از دو چشم وی باران
 بالارفت روان روی و بر آب پوشیدم و آنرا از آینه ستودم
 بعد از آن و بر آبروشتم و لبستان راست در دهتمی وی نهادم
 یکدن آغاز کرد بعد از آن لبستان چپ در دهان وی نهادم و در
 این عباس رضی الله عنه است که در آن حالت جدا است
 و بر الهام عدل که در آن شب شریکی داشت لاجرم یک لبستان
 برای وی باز گذاشت جلیم گفته است که لبستان راست
 بچمدادم و لبستان چپ بفرزند خود قسمه و هر که فرزندش
 پیش از آن شب می خورد **در آن شب** که جلیم گفته است

که چون محمد را شتر دادم لبستان من چنان بر شتر شد که
 محمد را شتر میدادم و شتر را شتر میدادم و چنان لبستان
 من را بر شتر می بود و ناقص من که قطره شتر میداد شتر او شد که هر
 که در منزل ما بود و شتر را بر شتر ساخت شوهر من گفت ای جلیم که بی
 بجانم ماروی آورده است تو سحانه نسبت یا معانی بی ظاهر
 کرده است این همه برکت وجود این شتر زنده سعادت مند است
در آن شب که جلیم گفته است که چون محمد را شتر دادم
 سه شب مک بودم شب سیم دیدم که مردی که جامهای شتر بوشید
 و نور از صیده وی می یافت بر بالین وی شسته روی و برای تو سید
 شوهر خود را از آن آگاه کردم گفت ای جلیم این را بستان دار که
 بچک سعادت مند تر از ما بدیار خود باز نخواهد گشت **در آن شب**
 که چون غریبیت مر حجت کویم بر دراز گوش خود سوار شدم
 و محمد را شتر خود گرفتم آن دراز گوش را دیدم که سینه بار چنان
 خانه کعبه سجده بر او بعد از آن سر برداشتم و از آنکه هر که با من
 در گذشت و چنان معرفت که همه از وی بازاری مانند تو گفتند

که جلیم گفته است